

شماره ۹

چو آمد به نزدیک ارون درود
فرستاد زی رودبانان درود
بران رودبان گفت پیروز شاه
که کشتی برافکن هم اکنون به راه
مرا با سپاهم بدان سو رسان
از اینها کسی را بدین سو ممان
بدان تا گذر یابم از روی آب
به کشتی و زورق هم اندر شتاب
نیاورد کشتی نگهبان رود
نیامد بگفت فریدون فرود
چنین داد پاسخ که شاه جهان
چنین گفت با من سخن در نهان
که مگذار یک پشه را تا نخست
جوازی بیابی و مهری درست
فریدون چو بشنید شد خشمناک
ازان ژرف دریا نیامدش باک
هم آنکه میان کیانی بست

گران گرز برداشت از پیش زین
تو گفتی همی بر نوردد زمین
کس از روزبانان بدر بر نماند
فریدون جهان آفرین را بخواند
به اسب اندر آمد به کاخ بزرگ
جهان ناسپرده جوان سترگ